

خردسانان

روزنه

سال پنجم

شماره ۲۵۰، پنجشنبه

۱۳۸۶ شهریور ۱۵

۳۰۰ تومان



خردسانان

۹۰ شنبه

مجله‌ی خردسانان ایران

به نام فداوند بخشندۀ مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)



۱۳

بازیگر حسابی



۱۸

وقتی پیرزن مریض شد



۲۰

قصه‌ی حیوانات



۲۲

پدر من...



۲۴

کاردستی



۲۵

فرم اشتراک



۲۷

ترانه‌های زندگی

۳



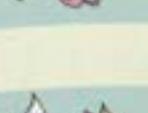
۴



۷



۱۰



۱۱



۱۲



با من بیا ...

اسب بلوری

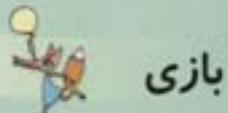


فرشته‌ها



عروسک من

جدول



بازی



پدر و مادر عزیز، مربي گرامي

- مدیر مستول: مهدی ارجمند
- سردبیران: افشین اعلا، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلوانیان
- کارآمد و صفحه‌آرایی: مجتبی صلوانیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا مولازاده
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب-جهوار راه کالج، شماره ۹۶۲ نشر عروج
- تلفن: ۰۱۰۷-۶۶۷۰ و ۰۲۲-۶۶۷۰-۶۸۲۲ نماین: ۰۲۲-۶۶۷۱۲۲۱۱

این مجموعه ویژه‌ی خردسانان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تاریخی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسانان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطا کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذرانیم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

پاچن بیا ...



دوست من سلام.

من شغال هستم.

ما شغال‌ها از گرگ کوچک‌تر و از روباه بزرگ‌تر هستیم. من در کنار بقیه‌ی اعضای خانواده‌ام زندگی می‌کنم. ما همه با هم به شکار می‌رویم. گاهی هم انجیر و قارچ و

میوه‌های دیگر جنگل را می‌خوریم.

مادرم به من یاد داده است که اگر یک روز از بقیه جا ماندم با زوزه کشیدن آن‌ها را خبر کنم.

مادرم هر روز با لیسیدن من، مرا تمیز می‌کند، مثل همه‌ی شغال‌ها، امروز من پیش تو هستم. مادرم اجازه داده است تا پیش تو بیایم. پس تو هم دست مرا بگیر و برای ورق زدن مجله با من بیا ...





سروچه کتبی

اسب بلوری

یک شب، دختری خوابیده بود و خواب یک اسب بلور را می‌دید.
کالاپ ... کالاپ ... اسب بلور، توی خواب دختر دوید. اما یک دفعه لیز خورد و تالاپ
... از خواب دختر بیرون افتاد. اسب بلور، هر چه گشت، خواب دختر را پیدا نکرد. با خودش
گفت: «چه کار کنم؟ کجا پروم؟»

اسب بلور، رفت و رفت تا به یک دیو سیاه رسید. دیو خوابیده بود و خروپف می‌کرد، اسب
پرید توی خواب دیو. اما خواب دیو آنقدر تاریک بود که اسب ترسید و پا به فرار گذاشت.
مگسی خوابیده بود، اسب پرید توی خواب مگس، اما خواب مگس آنقدر بد بو بود که اسب
دماغش را گرفت و فرار کرد.

مورچه‌ای خواب بود. اسب بلور، توی خواب مورچه رفت. اما خواب مورچه آنقدر کوچولو بود
که اسب هر کاری کرد توی آن جا نشد.

یک ماهی خوابیده بود. اسب پرید توی خواب ماهی. اما خواب ماهی آنقدر خیس بود که
اسب تر شد و از خواب ماهی بیرون آمد.



اسب از پله‌ی شب بالا رفت. رفت و رفت تا به خورشید رسید. خورشید خوابیده بود و خروپف می‌کرد. اسب توی خواب خورشید رفت اما خواب خورشید آنقدر داغ بود که اسب پاهایش را بالا گرفت و از خواب خورشید بیرون دوید.

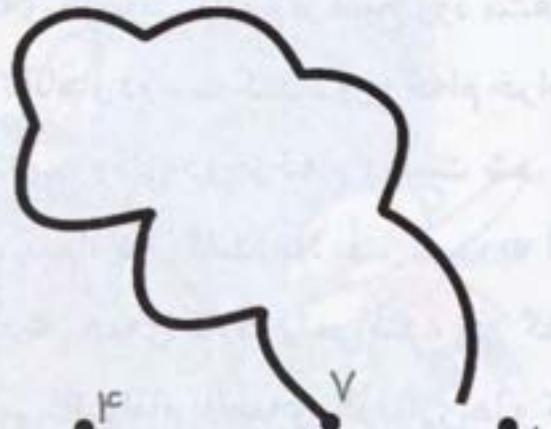
اسب بلور گفت: «چه کار کنم؟ کجا پرورم؟» ناگهان صدای خنده‌ای شنید. نوزادی خوابیده بود و در خواب می‌خندید. اسب پرید توی خواب نوزاد. خواب نوزاد پر از خرس‌های محملی بود. اسب بلور گفت: «چه جای قشنگی، چه خواب پوش رنگی!» خرس‌های محملی گفتند: «می‌آیی پازی؟»

اسب بلور دست خرس‌ها را گرفت و تا صبح با آن‌ها بازی کرد.



نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



۳ •



۴

۵ •

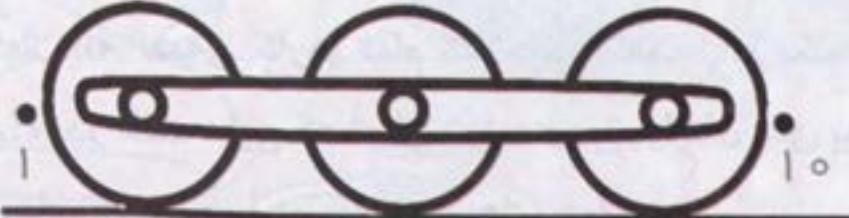
۶ •

۷

۸

۹

۱۰



۱

فرشته

آن روز قرار بود برای ناهار مهمان به خانه‌ی ما بیاید. مادرم از صبح زود مشغول کار شد. خانه را تمیز کرد و بعد هم به آشپزخانه رفت تا ناهار درست کند. دوچرخه‌ام خراب بود. من و پدر هم مشغول درست کردن دوچرخه‌ام شدیم. وقتی دوچرخه‌ام درست شد، به پدر گفت: «به پارک برویم تا من کمی دوچرخه سواری کنم!» پدر گفت: «نه. بهتر است به آشپزخانه برویم. شاید مادر کمک بخواهد. گفتم: «مادر خودش همه‌ی کارها را می‌کند.» پدر گفت: «مادر از صبح مشغول کار است. باید به او کمک کنیم. می‌دانی امام با همه‌ی گرفتاری‌ها و کارهای مهمی که داشتند، به کسانی که در منزلشان کار می‌کردند سر می‌زدند، از آن‌ها تشکر می‌کردند و حتی در انجام بعضی کارهای خانه هم کمک می‌کردند. گفتم: «می‌دانم. شما برایم تعریف کرده بودید.» پدر گفت: «امام می‌دانستند که همه‌ی کسانی که در منزلشان خدمت می‌کنند، به خوبی کارها را انجام می‌دهند، اما امام با سرزدن به آن‌ها از زحمتشان قدردانی می‌کردند.»

من و پدر، هر دو پیش مادر رفتیم. پدر پرسید: «کاری هست که ما انجام دهیم؟» مادر خندید و گفت: «نه. همه‌ی کارها تمام شد!» پدر گفت: «اما یک کار مانده است!» مادر پرسید: «چه کاری؟» پدر گفت: «این که شما بنشینید و من برایتان چای بیاورم!» مادر خندید. پدر چای ریخت و ما هر سه با هم چای خوردیم.



عروسک هن

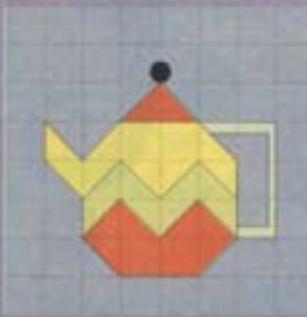
۱ مهری ماهوتی



مامان بزرگ با پارچه‌های رنگی
دوخته برای عروسک قشنگی

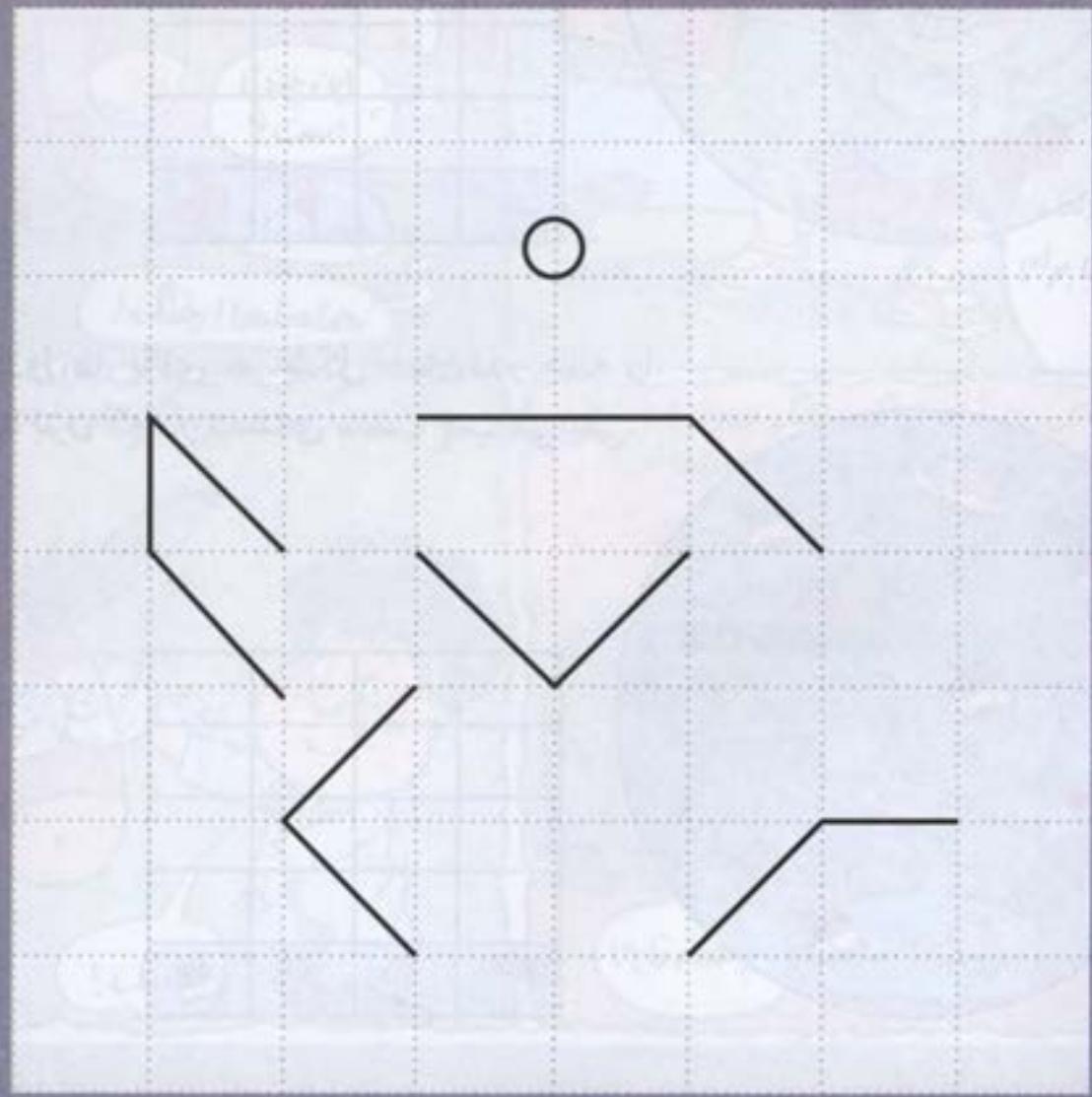
جای دو چشم اون گذاشته پولک
موهای کاموایی داره عروسک

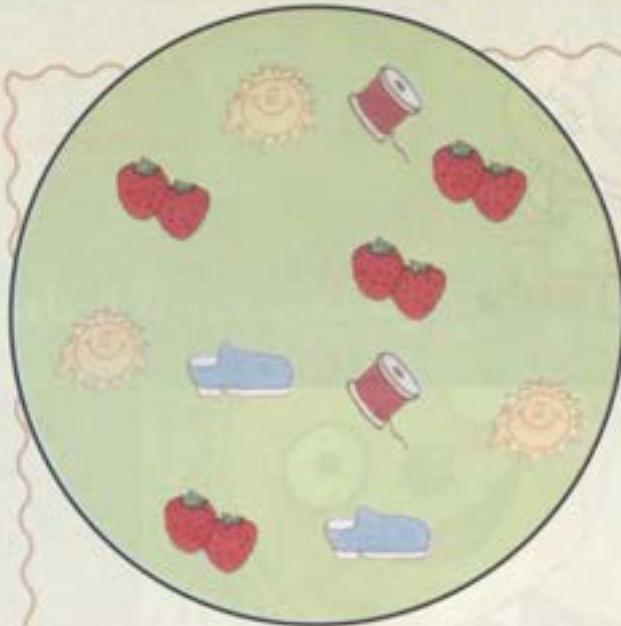
دلش پر از پنبه‌های سفیده
مثل عروسکم کسی ندیده



J9 ج

جدول را کامل و رنگ کن.





بازی

| | | | |
|--|--|--|--|
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |

در جدول‌ها، بالای هر شکل همان‌قدر خانه را
علامت بزن که در دسته‌ی سمت چپ می‌بینی.



| | | | |
|--|--|--|--|
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |



داستان يك خر سچاره است که همه تکر
ميکردند هیچ چيز نمی فهمد و خنگه ...



آقای دکتر سریع مشکل خدر را فهمید



پالاخره يك روز خر پيش يك پزشك مهرaban رفت و
مشکل اش را به او گفت. دکتر او را معاینه کرد:

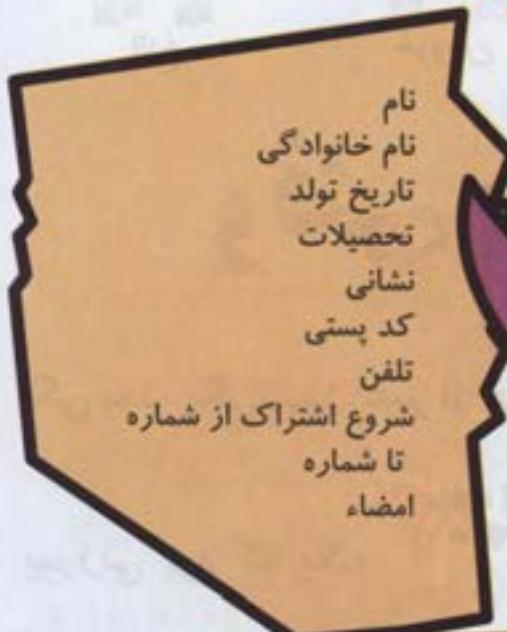








اگر می خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله های شما دست نزند
اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



قابل توجه متفاضلین خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خارج میانه(کشور های همچو) ۰۰۰۰ اریال
آرژیا، افریقا، آسیا ۱۰۰۰ اریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰ ریال
بستان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند. می توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵ - هر ماه ۴
شماره- هر شماره ۲۷۵۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظه، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان- خیابان شیخ بهایی- مقابل بیمارستان مهرگان- نمایندگی چاپ و نشر عروج-
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷

واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان





ما مدرسی شنیده‌ایم
دانسته‌ایم به کودکان، از آن
بچشمید در خوابید و داشت
شما را همراهی نکرد.



گوسفند



گاو



خرس



الاغ

پیرزنی پرورشی شاهزاده

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

پیرزنی بود که یک ، یک ، یک ، یک داشت.

یک روز صبح، و و رفت و گفت: «پیرزن

مریض شده. حالا چه کنیم؟» گفت: «اگر از شیر من بخورد، زود زود خوب

می‌شود.» گفت: «اگر سرشن را روی بالشی از پرهای نرم من بگذارد و



بخوابد، زود زود خوب می‌شود.»

من رویش بکشد، زود زود خوب می‌شود.» گفت: «اگر من برای خانه هیزم



جمع کنم و پیرزن استراحت کند، زود زود خوب می‌شود!»



آن‌ها خیلی زود دست به کار شدند.



، پر داد. هم هیزم جمع کرد و به خانه آورد. پیرزن شیر را خورد.



سرش را روی بالش پر گذاشت. هیزم‌هایی را که آورده بود در



بخاری ریخت. لحاف پشم را هم رویش کشید و خوابید. او خیلی زود حالش

خوب شد. خیلی خوش حال بودند، مثل



پیرزن که شاد بود و می‌خندید.

قصه پیش

۲



شغال پشت سیاه گفت: «نه، من می خواهم
به شکار آهو بروم.»

شغال طلایی به
شغال پشت سیاه
گفت: «بیا بریم به
باغ انگور، کمی
انگور بخوریم.»

۱



۳



شغال پشت سیاه به سراغ
آهو رفت. اما آهو از شغال
بزرگتر بود و شکار آن هم
سخت بود.

۴۰

۴

شغال به سراغ عقاب رفت. ولی
عقاب، هم بزرگ بود، هم قوی و
هم می‌توانست پرواز کند.



۵

ناگهان سر و کله‌ی یک یوزپلنگ پیدا
شد. شغال بیچاره پا به فرار گذاشت و
رفت تا شاید کمی انگور بخورد!



پریون...



پدر من ماهی گیر است. ما، در کنار دریا زندگی می‌کنیم.
پدرم با بقیه‌ی دوستانش در یک قایق بزرگ ماهی‌گیری کار می‌کند.
یکبار من با او به دریا رفتم. وقتی ماهی‌گیرها می‌خواستند تور پر از
ماهی را از آب بیرون بکشند همه با هم آواز می‌خواندند. بعد تور را
باز کردند و ماهی‌ها را کف قایق ریختند. آن‌ها ماهی‌های کوچولو را
دوباره به دریا برگرداندند تا بزرگ شوند. من هم به ماهی‌گیرها
کمک کردم. ماهی‌ها لیز می‌خورند و بالا و پایین می‌پریدند.
آن وقت من خنده‌ام می‌گرفت!

آن روز وقتی من و پدر به خانه برگشتیم به اندازه‌ی سهم دو تا ماهی گیر
ماهی به خانه بردیم. مادرم مرا بوسید و گفت: «تو کوچولو ترین
ماهی گیر بندر هستی!»







کارگشی

شکل‌ها را از روی خط (بنفس) قیچی کنید.
از پشت به دور تا دور یکی از شکل‌ها کمی چسب مایع بزن.
حالا آن را به هم بچسبان.
آن را توی انگشت بکن و با این خروس زیبا نمایش بده!





دست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۶

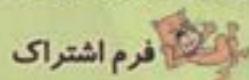
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج.
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.
مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۰۰۱۰۱۱۸۲۵۰۰۱۰۰۴
قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.
آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نماندگی چابه و نشر عروج تلفن: ۰۳۶۳۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱ (۰۶۶۷-۰۶۸۳۳) در میان بگذارید



نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

تحصیلات: ۱۳ / /

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:

امضا:



نشانی فرستنده

جای تمیز

لشرونج

نشانی گیرنده

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

lشرونج



ترانه‌های زندگی

مصطفی رحماندوست

چی، چی، قیچی
قیچی چی را برید؟ چی

هیج چی را قیچی نبرید
دور و بر عکسی رو چید
بدون داد و فریاد
عکسی که چید به من داد
عکس رو زدم تو دفترم
چه کار نازی دخترم
دفتر من قشنگ شد
خوشگل و رنگ وارنگ شد



